

کشف «سرمایه»

اوضاع و احوالی که در آن روشنفکر جوان لهستانی در سال‌های پس از ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ کتاب «سرمایه» مارکس را مطالعه می‌کرد با شرایطی که در آن روزگار بر زندگانی بسیاری از کشورهای باختر چیره بود، تفاوت بسیار داشت. در نظر ما پیش بینی مارکسیست‌ها درباره‌ی فرو ریختن بنای سرمایه‌داری همسان رویای پیامبران نبود که با واقعیت‌های زندگانی روزانه پیوندی دور داشته باشد. نظام اجتماعی کهن در برابر دیدگان ما فرو می‌ریخت. این واقعیت شکننده هستی ما بود و ما را از آن گریزی نبود. این رویدادها پی‌درپی زندگانی روزگار کودکی و جوانی خود مرا تکان داد. من در «کراکو» و در شهرکی در نیمه راه کراکو و آشویتس، در قطعه‌ی زمینی که بین مرزهای سه امپراطوری گسترده شده بود، بزرگ شدم. در ده - یازده سالگی شاهد زوال دودمان‌های رومانوف، هاپسبورگ و هوهنز و لون بودم. در چشم به هم زدن قدرت‌های کهن ناگهان از پهنه‌ی گیتی زدوده شد. مقدسات و بت‌هایی که نسل‌ها ملت ما را به اعجاب گرفتار ساخته بود، از میان رفت. ما نفس گرم انقلاب روسیه را احساس می‌کردیم. بعد درست در آن سوی مرز، «کمون بوداپست» شراره کشید و سپس در خون غرقه شد.

در سیزده سالگی من حالت هیجان بزرگ تران خود را که نگران پیشرفت ارتش سرخ به سوی ورشو بودند، درک می‌کردم و این هیجان در تاروپود وجود من جای گرفت. سال‌ها شب و روز در کرانه‌ی جنگ داخلی می‌زیستیم.

تورم سریع، بیکاری همگانی، برنامه‌ها، انقلاب‌های نارس و ناموفق و ضدانقلاب‌های بیهوده از هر سو ما را در میان گرفته بود. اما حتی پیش از این انقلاب‌ها و تحولات ناگهانی، در روزگار مهجور و ساده و روستایی نمای دروغین پیش از ۱۹۱۴، مارکسیزم در میان ما ایدئولوژی به تقریب مقبول سراسر جنبش کارگری بود. داس کاپیتال [سرمایه] «کتاب آسمانی طبقه‌ی کارگر» به شمار می‌آمد و در این اعتماد، جناح راست سوسیال دموکرات‌های ما دست کمی از کمونیست‌ها نداشتند. کتاب آسمانی کارگران مانند کتاب‌های قدیمی ناخوانده و گرد آلوده در گوشه‌ای جای داشت ولی در هر صورت مورد احترام بود. تصویرهای مارکس و لاسال بر دیوارهای اتحادیه‌های اصناف و سازمان‌های جوانان سوسیالیست و حتی بر بسیاری از باشگاه‌های صهیونیست‌ها آویخته بود. من از «ماتریالیزم تاریخی» نخست بار هنگام گفتگو با هم‌درسان بزرگ‌تر از خود آگاه شدم و اگر چه تربیت طبقه‌ی دوم و باورهای یهودی من مخالف آن بود، تزلزل هستی اجتماعی ما سبب شد که من با اکراه برخی اندیشه‌های انقلابی روز را که در همه جا به گوش می‌رسید، بپذیرم.

در نیمه‌ی دوم سال‌های نوجوانی کوشیدم تا «سرمایه» را بخوانم اما نتوانستم کار را به پایان برم، گویی شکستن این سنگ سخت کار جوانی نارس نبود و از این گذشته خود چندان رغبتی به اقتصاد سیاسی نداشتم. من ندانسته در دنیای شاعری و نقد ادبی گام نهاده و در جستجوی برداشتی فلسفی در عالم هنر بودم، از این رو پیش از هر چیز به خطوط اصلی جهان‌نگری مارکسی رغبت داشتم، پس از روگرداندن از «سرمایه» کوشیدم تا گم‌شده خود را در آثار کوچک‌تر مارکس و انگلس و در نوشته‌های پلخائف، لنین، مهرینگ،

بوخارین و دیگران بیابم اما نظریه‌های فلسفی اینان همواره به واقعیت‌های اجتماعی و اقتصادی باز می‌گشت، واقعیت‌هایی که زیربنای صور بسیار گونه‌ی آگاهی انسانی را تشکیل می‌دهند.

بار دیگر به سوی «سرمایه» روی آوردم و اینبار نکته‌های بیش تری از بیان‌ها و توضیح‌های عامه‌پسند آموزه‌ی اقتصادی آن را دریافتم. این‌ها را به اندازه‌ی کافی قانع‌کننده دیدم و احساس کردم که مرا برای کارهای ادبی و فلسفی و کشمکش‌های سیاسی مجهزتر می‌سازند. من حتی با اندکی آزرده‌گی در یکی از مقدمه‌های «سرمایه» به قلم مارکس خواندم که: علم راهی مستقیم و هموار نمی‌شناسد و تنها کسانی احتمال رسیدن به اوج روشن‌نگری علمی را دارند که از رنج صعود راه‌های فرازین آن‌شان خالی نکنند. در حیرت بودم که آیا خود مارکس آن راه‌ها را بیش از اندازه پرفرازتر و سخت‌تر نکرده است؟ گاهی ریزه‌کاری‌های جدلی آن را کمی پر طول و تفصیل و دارای روشی کهنه می‌یافتم و از خود می‌پرسیدم که منطق آن‌ها چیست و چه ربطی با واقعیت‌ها دارند؟ طرز بیان او در نظر شخصی چون من که می‌خواستم به شتاب جهان را بشناسم و دگرگونش سازم، بسیار کند و سنگین بود. از این اندوه زمانی آزاد شدم که شنیدم «اینیاس وژیونسکی» نماینده مشهور پارلمان و یکی از پیشروان سوسیالیزم و خطیبی که پارلمان‌های وین و ورشو، مسحور سخنوری او بودند اعتراف کرد که او نیز «سرمایه» را بی‌اندازه دشوار یافته است. وی حتی لاف می‌زد که: «من آن را نخوانده‌ام ولی کارل کائوتسکی آن را خوانده و خلاصه‌ای از آن تهیه کرده که شهرت بسیار دارد. من خلاصه کائوتسکی را نیز نخوانده‌ام. اما کلس کروز صاحب‌نظر خوب ما آن را خوانده و کتاب کائوتسکی را خلاصه کرده است اما هرمان دیاموند یهودی زیرک و

کارشناس مالی ما خلاصه «کلس کروز» را خوانده و آموخته‌های خود را برای من نقل کرده است.» من برخلاف واژینسکی بزرگ، دستکم کتاب کائوتسکی و بسیاری از آثار تفسیر نویسان دیگر را خوانده بودم.

در خلال این مدت، در عالم سیاست تعهداتی را پذیرفته و به حزب غیرقانونی کمونیست پیوسته بودم. سال‌ها سرگرم نشریه‌های ادبی، نوشتن بحث‌های سیاسی، بیانیه‌ها و رساله‌های مخفی، سخنرانی برای کارگران، سازمان دادن دهقانان، انجام تبلیغات سیاسی در ارتش پیلسودسکی و پلیس سیاسی بودم و در این اوضاع و احوال نمی‌توانستم به طور جدی حتی خیال دست زدن به کتاب «سرمایه» را به دل راه دهم.

زمان این کار سال‌ها بعد فرا رسید. در سال ۱۹۳۲ به عنوان سخنگوی گروه مخالف و افراد ضداستالینی از حزب اخراج شدم. در این زمان احساس کردم که از نو به آزمودن اندیشه‌ی سیاسی و دانش خود در اصول مارکسیزم نیازمندم از این رو تصمیم گرفتم که چشم بسته چیزی را نپذیرم. از خود می‌پرسیدم که آیا سیاست و اقدام‌های استالینی را می‌توان برحسب عقاید مارکسیستی توجیه کرد؟ آیا تحلیل مارکسیستی و انتقاد از سرمایه داری در برابر رویدادهای زمان ما همچنان استوار برجای مانده است؟ این پرسش‌ها مرا آزار می‌دادند. از این جهت تصمیم گرفتم که همه‌ی «سرمایه» را از آغاز تا انجام، هر سه جلد آن و نیز تاریخ عقاید اقتصادی مارکس را به دقت بکوم. مصمم بودم که در سراسر این بنای فکری با بیطرفی و شکاکیت عالمانه به موشکافی بپردازم. چشمان خود را باز نگه دارم تا لغزش‌ها و ناسازی‌های آن از نظرم ناپدید نشود. روح مخالفت بر من چیره گشت، لحظه‌هایی بر من گذشت که نزدیک بود خطای عقاید مارکس را برای خود اثبات کنم. شاید به سبب این

علاقه شدید یا به سبب رشد فکری بیش تر خود، این بار «آن راه‌های فرازین» به هیچ روی مانع من نشدند.

ظرف سه یا چهار سال بعد، سراسر این اثر بزرگ را پنج شش بار از نو خواندم. و نیز در آثار وسیع اقتصادی که مارکس به آن‌ها اشاره کرده بود، غوطه خوردم. منتقدان بورژوا، دانشگاهی و سوسیال دموکرات را که بر مارکس خرده گرفته بودند سنجیدم، و با تفاسیر گوناگونی که کائوتسکی، لنین، هیلفردینگ، لوکزامبورگ^۱ و بوخارین و دیگران بر «سرمایه» نوشته بودند و با سیر تکاملی مارکسیزم به دست این افراد آشنا گشتم. اینک راهی را که از سرآغاز در پیش داشتیم، راه شعر و زیبانگری^۲ را پشت سر گذاشته بودم و همه شور فکری خود را در عقاید پولی، نوسان‌های اقتصادی، اجاره زمین، تمرکز سرمایه در کشاورزی، تنزل میزان سود، فقر روزافزون طبقه‌ی کارگر و دیگر جنبه‌های این علم ملالت بار صرف می‌کردم. از پویندگی در آثار ریکاردو، سیسموندی، سومبارت، بوهم، باورک و دیگران... بارها به «سرمایه» باز گشتم و هر بار بیش از گذشته در تاروپود غنای نظری و تاریخی و روشنی تحلیل آن گرفتار آمدم. اینک رنج صعود فرازین به شور و هیجان محض بدل گشته بود. هرگز فراموش نمی‌کنم با چه شعفی از «اوج» بر افق‌های بیکران اجتماعی که مارکس به روی من گشوده بود، می‌نگریستم. هیچ اثر دیگری نفوذ شگرفی این چنین در من به جای نگذاشته است.

^۱ - Rosa Luxemburg (۱۸۷۰ تا ۱۹۱۹) مشهور به «روزای سرخ» بانوی سوسیالیست انقلابی لهستانی. از بنیادگذاران حزب کمونیست آلمان. در تعبیر و تفاسیر نظریه‌های مارکس مطالبی بدیع آورده است.

^۲ - Aesthetics دانش حساسیت و احساس. دانشی که با تجسم چیزهای زیبا، لطیف و باشکوه سروکار دارد و آن‌ها را توضیح می‌دهد. فلسفه هنر.

اینک باید دید آن لغزش‌هایی که چشم به راه یافتن‌اشان بودم چه شد؟ با همه‌ی کوششی که به کار بردم، چیزی نیافتم. هر بار که این اثر را از نو خواندم، بحث و استدلال آن را دشوارتر و قانع‌کننده‌تر از آن یافتم که پیش‌تر گمان می‌بردم. متوجه شدم که در کدام قسمت از فصل نخست ممکن است خواننده از مارکس جدا شود و راه صاحب‌نظرانی را در پیش گیرد که ارزشی اندک دارند ولی نظریه‌های آنان مرا قانع نساخت. من نمی‌توانستم اندیشه‌های آنان را به جای مفاهیم مارکس درباره ارزش کالا و نیروی کار بپذیرم. وقتی که مقدمات فکری مارکس را پذیرفتم، دیگر نمی‌توانستم از پیروی او و قبول استنتاج‌هایش خودداری کنم.

آگاه بودم که مارکس «سرمایه داری» را به صورت «خالص» آن تحلیل می‌کند، یا مانند شیمی دانی که عناصر را تجزیه و تحلیل می‌کند... در صورتی که سرمایه‌داری در عالم واقع همه‌ی ویرانی‌های نظام‌های اجتماعی را در خود جذب کرده و همراه دارد. با این همه، کسی پیش از مارکس با تأکید در این زمینه سخن نگفته و هیچ‌کس پیچیدگی ساختمان جامعه کنونی را با واقع‌نگری تاریخی مارکس شرح نداده. درست است که مارکس سازمان سرمایه داری را در قالب نظام «عدم نظارت»^۳ - و نه به صورت شبه انحصاری روزگار بعد- سنجیده است. اما من معتقدم که این تحلیل، فکر وی را کهنه و انحصارگری مهجور نمی‌سازد زیرا او با دقت نشان می‌دهد که چگونه از «عدم نظارت» زائیده می‌شود و بهتر از هر کس این حقیقت را آشکار می‌سازد که بین مراحل تکامل اقتصادی ارتباط زنده [آلی] Organic وجود دارد. مارکس حتی در کتاب «فقر فلسفه» که بیست سال پیش از

^۳ - Laisser Faire تجارت آزاد بدون مداخله دستگاه‌های دولتی.

«سرمایه» انتشار یافت، علیه ستایش پرودون از رقابت آزاد سخن گفته و نشان داده است که «رقابت آزاد» چگونه به سوی انحصارگری، ضد دیالکتیکی خود، می‌گراید. سپس با استدلالی شگفت‌انگیز، «گرایش تاریخی به سوی تراکم» را از راه فراروند تمرکز سرمایه بیان می‌کند که این نیز سرانجام سبب می‌شود «بزرگان سرمایه‌داری» که پیوسته شمارشان کاهش می‌یابد، سرمایه‌های «آنتروپرونورها»ی کوچک‌تر را ببلعند. او حتی در جایی که وجود «رقابت کامل» را قابل تصور فرض می‌کند، از آن فقط برای اثبات این واقعیت سود می‌برد که رقابت لزوماً موجب انهدام خودش می‌شود. از این رو زمانی که می‌بینیم خرده‌گیران علیه مارکس استدلال می‌کنند که از «رقابت ناقص» زمان ما آگاه نبوده، از ابراز حیرت نمی‌توانم خوددای کنم. به راستی همه‌ی اثری که بعدها در باب انحصار سرمایه نوشته شده است - به قلم مارکسیست‌ها یا جز آن‌ها - و از جمله آثار هیلفر دینگ و نین چیزی جز توضیح طرز تحول اقتصادی در این زمینه نیست و جملگی پیش‌بینی‌های مارکس را تأیید کرده‌اند.

از این مهم‌تر مارکس نشان داده است که حتی در سرمایه‌داری در رویه «عدم نظارت» هیچگاه جز انحصارطلبی چیز دیگری نبوده است. بین سرمایه و کار هرگز رقابت کامل وجود نداشت و نخواهد داشت زیرا حتی در عادلانه‌ترین نظام دستمزد، در شرایط مبادله آرماتی کالای برابر بین کارفرما و کارگر، منحصراً سرمایه حاکم بر ابزار تولید است و فقط سرمایه ارزش اضافی را تصاحب می‌کند. من معتقدم تا زمانی که وضع چنین است نظریه‌ی مارکس که نه نخواهد شد ولو آنکه در وجوه ثانوی نظام اجتماعی دگرگونی‌های فوق‌العاده پدید آید. حتی در سی یا سی و پنج سال پیش، من جوهر نظریه‌ی

مارکس را دریافتم نه در این یا آن جنبه از تحلل او در مسائل مربوط به نوسان‌های اقتصادی یا حتی در باب نظر او در زمینه فقر نسبی یا مطلق طبقه‌ی کارگر - هر چند این نظریه‌ها نیز فی‌نفسه واجد اهمیت بسیاریند- باید اعتراف کرد که مارکس برخی مسائل را حل ناشده گذاشت و برخی دیگر را نیز به سامان نرساند اما در نظر من چکیده‌ی تحلیلی او مطالبی است که درباره‌ی تضاد ذاتی نظام اجتماعی عصر ما، پیکار فرا روند سوسیالیستی تولید با کیفیت غیراجتماعی سلطه‌ی سرمایه داری بر فرا روند تولید، بیان می‌کند. محرومیت کارگر از ثمره‌ی کار خود و از شرکت در ترکیب اجتماعی که بر بنیاد کار او استوار می‌ماند از ویژگی‌های ذاتی این وضع است. «دولت رفاه همگانی» ما این محرومیت را ملایم تر ولی در همان زمان عمیق تر ساخته و «بیگانگی» کارگران را با یکدیگر و با طبقه‌ی اجتماعی خود تشدید کرده است.

مطالعه‌ی «سرمایه» نه فقط باور مارکسیستی مرا راسخ تر کرد و ناسازگاری آن را با اصلاحات لاک پشتی سوسیال دموکرات‌ها روشن تر ساخت بلکه نشان داد که بین مارکسیزم کلاسیک و مصلحت اندیشی‌های آمیخته با بدبینی و بدنهادی یعنی اسکولاستیسیزم احمقانه و کردارهای جابرانه تفتیش عقاید استالینی چه فاصله ژرفی وجود دارد. از آن به بعد این کار که به جهت استالین، مارکس را سرزنش کرده‌اند همواره در نظر من عملی بی‌معنی جلوه کرده است همان طور که مردود شمردن انجیل و ارسطو به سبب تعصبات جزمی کلیسا در سده‌های میانه و به سبب تشکیل محاکم تفتیش عقاید عملی لغو و بی‌معنی بوده است.

من به تدریج شیفته‌ی سبک «سرمایه» شدم، در آغاز به کندی و سپس به صورتی مقاومت ناپذیر. سرمایه در نظر من دارای عالی‌ترین سطح استدلال و

برترین سبک بیان است، سطحی که هیچیک از یاران وی، نه حتی بزرگ ترین ایشان - بدان پایه نرسیده‌اند. می‌نماید که این اثر در من حساسیتی شدید نسبت به سبک هر نوع بحث و استدلال درباره‌ی مسائل اجتماعی و سیاسی پدید آورده است. از سالیان پیش به جایی رسیده‌ام که کیفیت هر اظهارنظر کمونیستی یا سوسیالیستی را از زبان و صورت آن تشخیص می‌دهم. مدتی دراز هرگاه به قطعه‌ای مجعول یا متظاهر به مارکسیزم بر می‌خوردم، نخست ذوق زیبا دوستی ام جریحه دار می‌شد و پس از آن به سنجیدن محتوای سیاسی، فلسفی یا اقتصادی آن می‌پرداختم. حتی امروز نیز معمولاً ناخوشایندی ذوقی موجب می‌شود که علیه هر اثر شبه مارکسیستی یا مارکسیست نما جبهه بگیرم. هرگاه مناظره‌های متداول امروزینه را بین مارکسیست‌های افراطی و معتدل، اگزیستانسیالیست‌ها و پیروان اصالت ساخت^۴ درباره‌ی مسائلی مانند بیگانگی با خود، مارکس جوان و پیر، انسانی کردن مارکسیزم و خرد دیالکتیکی... می‌شنوم غالباً دچار همان حالت ناخوشایندی می‌شوم.

من به سبب خواندن سرمایه دریافتم که چرا نویسنده هرگز این رنج را بر خود هموار نکرد تا برای خواننده شرحی اصولی از مقدمات دیالکتیک بدهد گو اینکه گاهی تهدید می‌کرد که چنین خواهد کرد. پیداست که او ترجیح می‌داد این اصول را به کار برد نه آنکه آن‌ها را تعلیم دهد، و چه کار درستی کرد. حقیقت آن است که اقدام به تنظیم قواعد دیالکتیکی به روش‌های خشک و بی‌ثمر مکتب‌خانه‌ای خواهد انجامید. در واقع منطق دیالکتیک دستور تفکر مارکسیستی است اما همانگونه که چیره دستی در دستور زبان را - نه با ازیر

۴ - Structuralists طرفداران ساختارگرایی

خواندن قواعد- بلکه در جریان زنده و جاندار سخن گفتن نمایش می توان داد، همانگونه نیز اصول دیالکتیکی را نه با غور در قواعد و دستورهای معین بلکه با درک فراروندهای مشخص و مهم تاریخی و مسائل عصر کنونی می توان فهمید. تردیدی نیست که قواعد دیالکتیک را باید آموخت. کتابی خوب مانند کتاب دستور خوب فوایدی دارد اما یکجانبه مشغول داشتن خاطر با «روش شناسی» انتزاعی غالباً خود قسمی میل به گریز از ایدئولوژی است. «سرمایه» نمونه‌ای است عالی از اندیشه دیالکتیکی در عمل و از دانستگی دیالکتیکی که همه قدرت خود را برای کاویدن لایه های ادراک اجتماعی تجربی به کار می برد.

البته مارکس به مسائل مربوط به کارگاه فلسفی و ماهیت ابزار فکری خود، چه آن‌ها که از دیگران به ارث برده و چه آن‌ها که خود ابداع کرده بود، علاقه فراوان داشت اما این کارگاه و ابزارش فی نفسه غایت به شمار نمی آمدند بلکه وسیله‌ای بودند برای آنکه با آن‌ها از مواد خام سیاسی، اجتماعی و اقتصادی کالای ساخته شده به عمل آورده شود.

واپسین اما نه بی بهاترین سخن این است که خواندن «سرمایه» در نظر من تجربه هنری فراموش ناشدنی است. در سیر خود این حقیقت را دریافتم که این اثر مانند دیگر کشف‌های دوران ساز نه فقط نتیجه استدلال محکم و پژوهش دلیرانه است بلکه آفریده تخیلی خلاق نیز به شمار می آید که زمام استدلال و پژوهش را در اختیار خود گرفت تا آن‌ها را برای جهشی شگفت آور آماده سازد. در جهان علم اینگونه جهش‌ها، بصیرت‌های نوی درباره‌ی گیتی، ساختمان ماده و پیدایش و رشد انواع پدید آورده است. کوپرنیک، نیوتون، داروین، انیشتاین... هر یک در صورت سازی، از موهبت استعدادی شگرف

بهره داشتند که به ایشان امکان می داد تا جهان را به صورت نو، در روشنایی دورنمای تازه که از چشم پیشینیان و معاصرانشان پوشیده بود، مشاهده کنند. این حقیقت در مورد مارکس نیز صادق است، زیرا بدون آن چگونه امکان داشت تصویر جامعه های گذشته و بصیرت آینده جهان، بصیرتی که از آغاز الهام بخش قسمت بزرگی از جهان بوده و بخش دیگر را به هراس انداخته... در اندیشه وی ظهور کند؟ هنرمندی مارکس به طور مستقیم در بنای جسیم و کلاسیک ناب «سرمایه» و در قوت و روانی کلام او، در نیروی شگرف سخن وی برای برانگیختن احساسات رقیق، در مطالبه و صورتپردازی استادانه اش آشکارتر دیده می شود. می دانم که گفتار من ممکن است برای کسانی که ترجمه ی انگلیسی «سرمایه» را دیده و نثر آن را پیچیده و ملال انگیز یافته اند نومیدکننده باشد. من یک بار تجربه ی مشابهی در این زمینه داشتم و آن زمانی بود که برخی از نوشته های شکسپیر را از روی ترجمه ناساز آن به زبان لهستانی خواندم. فقط پس از آن که انگلیسی یاد گرفتم و اشعار شکسپیر را در صحنه نمایش به زبان انگلیسی شنیدم، به قوت کامل چکامه های شکسپیر پی بردم. «کسی که بخوهد شاعر را درک کند باید به زادگاه شاعر سفر کند.»^۶ متأسفانه سبک و نثر مارکس را نمی توان به آسانی به قالب انگلیسی درآورد، و ترجمه های کنونی نیز بیش از اندازه ناپخته و خشک و نارسا هستند.

درباره ی زبان اصلی «سرمایه» باید یادآور شد که رانتس مهرینگ^۷، منتقد ادبی مشکل پسند - و مخالف سرسخت مارکس پیش از اینکه پیرو او بشود- در مقاله ای از کیفیت شاعرانه نثر مارکس گفته است. او تشبیهات و استعارات

^۶ - گفته گوته شاعر آلمانی است.

^۷ Franz Mehring (۱۸۴۶ تا ۱۹۱۹) رهبر جنبش کارگری در آلمان و عضو جناح چپ سوسیال دموکرات آلمان و از بنیادگذاران حزب کمونیست این کشور، منتقد ادبی و هنری و مورخ، مطالعه آثار مارکس و انگلس سبب شد که وی به مبارزات طبقه ی کارگر بپیوندد.

«سرمایه» را تحلیل کرده و ترکیب های نادر، خلاقیت ابتکاری و موشکافی وی را در اندیشه های خود نشان داده است و نیز می گوید که در آفرینش تشبیه ها و استعاره ها منحصرأً گوته با مارکس برابر است. البته در نظر ناقدی آلمانی این برترین امتیاز است.

من بیش از سی سال پس از مطالعه «سرمایه» به مطالعه کامل آن باز نگشته بودم و در این مدت در مواردی به صفحات آن نظری افکندم. به تازگی خواندن آن را از نو آغاز کردم زیرا تصمیم گرفته بودم که بازسنجی کاملی از آن بنویسم. تا کنون کار سه فصل آن را به پایان برده ام. مشهور است که این سه فصل بسیار پیچیده است. خود مارکس نیز به سبب سبک «انتزاعی و هگلی» آن پوزش خواسته است. من هنوز خود را مسحور آن برگ های آشنای قدیمی مشاهده می کنم ولی آن چه اکنون باعث شگفتی من است، همان طور که در گذشته نیز بود، سادگی بنیادی آن هاست.

ایزاک دویچر

ترجمه: پوریا

منبع: نشریه آرش شماره ۸۳

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴